

ملاحظات بینامتنی در شعر و زندگی خاقانی و بهار

چکیده

یکی از مهم‌ترین رویکردهای ادبی در نقد ادبی جدید، بینامتنیت یا رویکرد میان‌متنی است؛ این اصطلاح را ژولیا کریستوا (Julia kristeva) در حدود پنجاه سال قبل مطرح کرد و باب تازه‌ای برای تحلیل متون گشود. در بینامتنیت، بر خلاف دیدگاه‌های کلاسیک که متون را حاصل نبوغ شاعر یا کاتب می‌پنداشتند، بحث بر سر آن است که متون بر یکدیگر تاثیر گذاشته و آثار جدید خلق می‌شود؛ به عبارت دیگر، بن‌مایه جنبه‌هایی از آثار متاخر، آثار متقدم است و هر اثری می‌تواند ضمن تاثیرپذیری از آثار پیشین، بر آثار پسین نیز موثر باشد. در تحلیل‌های بینامتنی، هدف عمده، نشان دادن مشابهت‌های موجود در متون ادبی، اعم از نظم یا نثر است. در ادبیات، بویژه متون شعری، می‌توان وجوه تشابه قابل توجهی در میان آثار ادبی یافت که نشان‌دهنده این همانندی‌ها می‌تواند برای درک نکته‌های غامض یا روشن کردن ابعادی از این متون سودمند باشد. نگاهی به اشعار ملک‌الشعراى بهار، (۱۲۶۵-۱۳۳۰) شاعر، ادیب و سبک‌شناس فقید، - با وجود ادعای وی در داشتن سبکی نو- گویای آن است که بهار، در زمینه موضوع، تعبیرات و مضامین... از سراینندگان کهن به‌ویژه خاقانی شروانی (۵۹۵ ه.ق) متأثر بوده است. این مقاله کوششی است برای نشان دادن این تاثیر پذیری و نمایاندن همانندی‌های این دو سراینده و باز نمود توجه بهار به سراینده نامدار شروانی، و سرانجام آن که بهار تا چه میزان در بسیاری از مضامین شعری خود از خاقانی شروانی بهره گرفته است.

کلیدواژه

خاقانی، بهار، بینامتنیت، ادب غنایی، مشابهت‌های شعری و هنری، مضمون.

۱- در آمد

بینامتنیت برای اولین بار توسط جولیا کریستوا - که خود متأثر از باختین بود- در مقاله‌ای با عنوان «کلمه، گفت‌وگو، رمان» مطرح شد؛ کریستوا معتقد بود: که « هر متنی آمیزه‌ای از نقل‌قول‌هاست؛ هر متنی حاصل جذب و تغییر شکل متنی دیگر است» (میرصادقی، ۱۳۸۸، ۵۸). پس از کریستوا، بینامتنیت با پژوهش‌های «ژرار ژنت» گسترش پیدا کرد. ژنت «هر نوع رابطه میان یک متن با متن‌های دیگر یا غیر خود را با واژه جدید ترامتنیت نام‌گذاری نمود و آن را به پنج دسته: سرمتنیت، پیرامتنیت، فرامتنیت و بیش‌متنیت و بینامتنیت تقسیم کرد که از این میان، فقط بینامتنیت و بیش‌متنیت به رابطه هنری میان دو متن می‌پردازد» (نامورمطلق، ۱۳۸۶: ۸۳).

اما درباره بینامتنیت باید گفت که ریشه در نظریه نشانه و ساختار سوسور دارد: «ساختارگرایی، جنبش انتقادی- فلسفی و فرهنگی مبتنی بر نشانه‌شناسی سوسوری، از دهه پنجاه به این سو، درصدد ارائه بازتوصیفی انقلابی از فرهنگ انسانی بر پایه نظام‌های نشانه‌ای، در راستای بازتعریف سوسور از نشانه و ساختار زبانی بوده. این انقلاب فکری را که در علوم انسانی «چرخش زبان شناختی» نام گرفته، می‌توان یکی از خاستگاه‌های نظریه بینامتنیت دانست» (آلن، ۱۳۸۵: ۲۴).

بینامتنیت به معنی شیوه‌های متعددی است که هر متن ادبی بواسطه‌ی آن‌ها به‌طور تفکیک ناپذیری با سایر متن‌ها از رهگذر نقل قول‌های آشکار و پنهان، یا تلمیحات، یا جذب مؤلفه‌های صوری و ملموس از متن‌های پیش از خود، و یا به‌لحاظ مشارکت اجتناب‌ناپذیر در ذخیره مشترک سُنن و شیوه‌های زبان‌شناسیک و ادبی تداخل می‌یابند. در نتیجه‌گیری کریستوا هر متنی در حقیقت یک «بینامتن» یعنی جایگاهی است از تلاقی متن‌های بی‌شمار دیگر، حتی متن‌هایی که در آینده نوشته خواهند شد (داد، ۱۳۸۷، ۴۲۳).

بینامتنیت مبتنی بر این اندیشه است که متن نظامی بسته، مستقل و خودبسنده نیست بلکه پیوندی دوسویه و تنگاتنگ با سایر متون دارد و این رابطه در چگونگی درک «درون متن» مؤثر است (مکاریک، ۱۳۸۵: ۷۲). اما باید توجه داشت که تنها «خوانندگانی که توانایی ادبی برای درک مناسبات پنهان متن دارند، می‌توانند با گذر از خوانش اکتشافی به خوانش پس‌کنشانه و در نتیجه رمزگشایی از معانی زیرین متن دست یابند» (پاینده، ۱۳۸۷: ۱۰۰). بینامتنیت به اعتباری یک پیکره بی‌پایان است؛ زیرا «بینامتن، مجموعه متن‌هایی است که می‌تواند به آن‌چه پیش چشمانمان قرار دارد، مرتبط شود؛ مجموعه متن‌هایی که فرد در خاطراتش هنگام خوانش یک نوشتار معین درمی‌یابد. در نتیجه بینامتن، یک پیکره بی‌پایان است» (نامور مطلق، ۱۳۹۰: ۲۷۱).

بر اساس این نظریه ادبی، هیچ متنی مستقل نیست و هر متن، ضمن اینکه بینامتنی از متون پیشین است، بینامتنی برای متون پس از خود است. از نظر باختین، آثار ادبی در ضمن مکالمه با دیگر آثار، معنا خواهند یافت. بابک احمدی در این‌باره می‌نویسد: «هر سخن، به عمد یا غیر عمد، آگاه یا نا آگاه، با سخن‌های پیشین که موضوع مشترکی دارند، و با سخن‌های آینده که به یک معنا پیشگویی و واکنش به پیدایش آن‌هاست، گفتگو می‌کند» (احمدی، ۱۳۷۰: ۹۳). و در ادامه، باز این جمله‌ها را از باختین نقل می‌کند که: «انسان، اساساً در گرو مکالمه وجود دارد و فرهنگ در جریان مکالمه ادامه می‌یابد» (همان).

اگر چه کسانی چون هارولد بلوم (Harold Bloom) معتقد بودند که بینامتنیت تنها در شعر جریان دارد، (بلوم، ۱۹۷۳: ۷۰) نظریه‌پردازان پسامدرن، بینامتنیت را نه فقط درباره متون، بلکه درباره آثار هنری دیگر، خواه تابلوی نقاشی و خواه یک رمان آمده و هیچ اصلتی را برای هیچ کدام قائل نشده است. آلن می‌نویسد: «آثار هنری، همگی به صورتی بسیار آشکار، سر هم بستی از خرده‌ها و پاره‌های هنر از پیش موجودند» (آلن، ۱۳۸۰: ۱۷). تزوتان تودوروف نیز به‌تبع باختین، مهم‌ترین وجه گفته را مکالمه‌باوری و بعد بینامتنیتی آن می‌داند و معتقد است: «پس از آدم دیگر هیچ موضوع بی‌نام و هیچ واژه به‌کاررفته‌ای وجود ندارد» (همان: ۴۲). هارولد بلوم براساس عقده ادیب فروید، در هر عصری به یک «پدر شعری» اعتقاد داشت که شاعران دیگر بعد از او، وامدار خوان اویند؛ حتی اگر شعر او را نخوانده باشند. از دید او، شاعران با اقتباس و سپس دگرگونی درون‌مایه‌های متون متقدم، این توهم را پدید می‌آورند که شعر آنان متأثر از پیشینیان نیست؛ درحالی که چنین نیست (دشت‌ارژنه و مراونه، ۱۳۹۴: ۱۷۰). رولان بارت نیز اصلتی برای متون قائل نبود؛ وی معتقد بود که متون، تنوعی از نوشته‌ها و نقل‌قول‌های گرفته شده از مراکز مختلف فرهنگ است (بارت، ۱۹۷۷: ۱۴۶).

۲- پیشینه پژوهش

همیشه در جوامع انسانی عموماً، و در جوامع علمی - ادبی خصوصاً، عده‌ای تأثیرگذار بوده‌اند و عده‌ای تأثیرپذیر؛ اگرچه تأثیرپذیری متأثران ایرادی بر آنان وارد نمی‌سازد، لیکن شناخت مؤثر از متأثر می‌تواند یاری‌گری متقن در شناخت هر چه بیشتر اسلوب متأثر باشد. عبدالحسین زرین‌کوب درباره بهار می‌نویسد: «سبک بیانش تا پایان عمر، قطع نظر از پاره‌ای تسنن‌ها بر سنت قدما مبتنی بود و مخصوصاً در قصاید خود در این زمینه قدرت قریحه نشان داد؛ چنان‌که در قصیده‌ی «جغد جنگ» شیوه منوچهری را با قدرت، تتبع و احیا کرد (زرین کوب، ۱۳۸۱: ۵۰۱) محمد جعفر یاحقی نیز در کتاب *جو بیار لحظه‌ها* می‌نویسد: «بهار در اشعارش از استادان صاحب‌نام پیشین پیروی کرده است. در دیوان او، قصاید بلند و شیوا و پر آوازه‌ای بر وزن و قافیه و مضمون قصاید فرخی، منوچهری، ناصر خسرو، بشار مرغزی، مسعود سعد، ظهیر فاریابی، و انوری دیده می‌شود. مسط‌های او تقلید موفقی است از منوچهری؛ چنان‌که در حبسیات و زندان سروده‌هایش لحن و آهنگ پر سوز و گداز مسعود سعد با صلابت و استحکام زبانی ناصر خسرو قرین شده‌است (یاحقی، ۱۳۸۵: ۱۶۵)

تا کنون پژوهش‌های فراوانی هم درباره خاقانی و هم درباره بهار صورت گرفته‌است و جنبه‌های مختلف شعری هر دو شاعر و تاثیر و تاثر آنان مورد بررسی قرار گرفته‌است؛ برای نمونه می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: الله ظفری در کتاب «حبسیه در ادب فارسی» (۱۳۶۴) به مشابهت‌های حبسیه‌های بهار با مسعود سعد و خاقانی اشاره کرده‌است. آراین‌پور در کتاب «از صبا تا نیما» (۱۳۷۲) بر آن است که «دماوندیه» بهار به تاثیر از قطعه «ای شب» نیما سروده شده‌است. سپانلو در کتاب «ملک الشعرا بهار» (۱۳۸۲) نیز «مرغ شبا هنگ» بهار را متأثر از «مرغ آمین» نیما دانسته‌است. آقاحسینی در مقاله «کهن‌گرایی و نوآوری در شعر ملک الشعرا بهار» (۱۳۷۳) برخی سروده‌های بهار را متأثر از رودکی، منوچهری، معزی، ازرقی، فرخی سیتانی و مسعود سعد (در حبسیه) دانسته‌است. جلیل تجلیل در مجموعه مقالات «یادی دوباره از بهار» (۱۳۸۷) اشعار بهار و منوچهری را بررسی کرده و قصیده «جغد جنگ» بهار را به تاثیر از قصیده «غراب البین» منوچهری دانسته‌است. البته چنانچه پیشتر گفته شد، پیش از تجلیل، زرین‌کوب به این تاثیرپذیری اشاره کرده بود.

کاظم دزفولیان در مقاله «دو شاعر زندانی» (۱۳۸۰) اشتراکات مسعود سعد و بهار را در حبسیه‌سرایي مورد بررسی قرار داده‌است. اما چنین پژوهش‌هایی مستقل نیست و از پژوهش‌های میان بهار و خاقانی فقط می‌توان به موارد بعدی اشاره کرد: کامیار عابدی در کتاب «به یاد میهن» (۱۳۷۶) سروده «دریغ من» بهار را استقبالی از خاقانی و قصیده «نفس انسان» را به تاثیر از قصیده «ترسائیه» دانسته‌است.

شاید تنها پژوهش میان خاقانی و بهار را باید از احمدپارسا و خوشنمای بهرامی با عنوان «رد پای خاقانی در سروده‌های بهار» (۱۳۹۶) دانست که البته هم در آن پژوهش بیشتر به اشتراکات در آرایه‌ها و صورخیال و ترکیب‌سازی‌ها اشاره شده‌است.

۳- بحث و بررسی

تأمل در اشعار ملک‌الشعرا بهار، گویای آن است که بهار، در حوزه‌های زبان، ردیف و قافیه، حوزه‌ی فکری، موضوعات، مضامین و... از خاقانی هم متأثر بوده‌است که در ذیل، پس از بررسی برخی از مشابهت‌های غیر فنی، به موارد مذکور پرداخته خواهد شد. برای سهولت مقایسه بین دو شاعر، به نظر می‌رسد مروری بر زندگی و جایگاه ادبی بهار ضروری است.

میرزا محمد تقی، ملک اشعراى بهار در تاریخ ۱۳ ربیع‌الاول ۱۳۰۴ قمری (۱۲۵۶) در مشهد به دنیا آمد. «تخلصش را از نصرالله بهار شروانى که دوست پدرش بود و مدتی در خانه آنان اقامت داشت، برگرفت» (بابایی، ۱۳۸۰: ۲۰۲) پدرش حاج میرزا محمد کاظم، متخلص به «صبوری» و ملقب به «ملک الشعرا» بود (ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ی). مادر بهار از خانواده‌ی تاجرپیشه و اصیل، و جد او از معاریف گرجستان و از نژاد مسیحیان قفقاز بوده و در جنگ‌های روس و ایران، با جمعی دیگر به‌وسیله‌ی «عباس میرزا نایب السلطنه» به اسارت به ایران آورده شد و به دین اسلام در آمد (همان: ک).

او تحصیلات مقدماتی را از پدر و «ادیب پیشاوری» فرا گرفت و در سال ۱۳۲۲ ق به فرمان مظفرالدین شاه به جای پدر نشست و لقب ملک‌الشعراىی یافت. بهار در سال ۱۳۲۴ ه. ق به مشروطه‌خواهان پیوست و در همان سال و در زمان نخست وزیری «احمد قوام» به وزارت فرهنگ منصوب شد و روزنامه‌های «نوبهار و تازه بهار» و مجله‌ی «دانشکده» را دایر کرد (آرین‌پور، ۱۳۸۷: ۴۷۳). «مطالعات و اطلاعات فراوان او در زمینه علوم ادبی، تاریخی و در یک نگاه کلی تر علوم انسانی هم یک ویژگی برجسته اوست که در زندگی فکری او تأثیر بسزایی داشته است و این سه ویژگی، - یعنی اندیشه سیاسی، هنر شاعری و زمینه مطالعات گسترده - از بهار شخصیتی ساخته است که او را از اقران و هم‌ردیفانش در حوزه سیاست و ادبیات متمایز می‌کند (اکبری، ۱۳۸۰: ۱۲۶).

از فعالیت‌های ادبی وی می‌توان به دیوان دو جلدی اشعار و کتاب‌های سبک‌شناسی یا تاریخ تطوّر نثر فارسی و تاریخ احزاب سیاسی و تصحیح و تحشیه کتب تاریخ سیستان، تاریخ بلعمی، مجمل‌التواریخ و القصص و جوامع الحکایات، بهار و ادب پارسی (مجموعه دو جلدی مقالات بهار) اشاره کرد. «ملک‌الشعرا چهار بار به مجلس شورای ملی راه یافت و در سال ۱۳۲۴ ش در زمان نخست‌وزیری احمد قوام به وزارت فرهنگ منصوب شد و در دوره پانزدهم مجلس تهران انتخاب شد (دزفولیان، ۱۳۸۰: ۱۸) منصور ثروت درباره بهار می‌نویسد: «اشعار سیاسی بهار در مقاطع مختلف به هواداری از آزادی‌خواهی، ایران‌دوستی، مبارزه با استعمار انگلیس در کنار فعالیت‌های علمی او سروده شد. [بهار] یک بار نیز در معرض ترور بود که شخص دیگری را با وی اشتباه گرفتند و کشتند (ثروت، ۱۳۸۶: ۲۷). بهار پنج بار به دلایل سیاسی به زندان رفت و در روز شنبه یکم اردیبهشت ۱۳۳۰ به علت بیماری سل درگذشت. درباره محمد تقی بهار، شاعر و سبک‌شناس متأخر، پژوهش‌های سودمندی انجام گرفته ولی از منظر تأثیرپذیری وی از دیگر شاعران - و به ویژه خاقانی شروانى- پژوهش‌های وافى صورت پذیرفته‌است. به همین منظور، نویسندگان با بررسی دیوان دو شاعر و مراجعه به برخی دیگر از مقالاتی که درباره‌ی هر دو شاعر نگاشته شده است، تأثیرپذیری بهار از خاقانی را نشان داده‌اند. این همگونی و تأثیرپذیری در دو دسته «همگونی غیرفنی» و «همگونی فنی» مورد بررسی قرار گرفته است.

۳-۱-۳- بررسی همگونی‌های خاقانی و بهار در دو مقوله فنی و غیر فنی

۳-۱-۱- همگونی‌های غیر فنی

۳-۱-۱-۱- زمینه‌های خانوادگی همگون: از اشعار خاقانی دریافته می‌شود که پدرش خواستار پرداختن فرزند به حرفه‌ی درودگری یا نجاری بود و بر این نکته اصرار داشت؛ ولی عمّ شاعر یعنی کافی‌الدین عمر بن عثمان، با درک استعداد او به تربیت وی همّت گماشت:

دعوی نسبت ز عم کن نز پدر زیرا تو را عم پدید آورد اگر نی خود پدر گم کرده بود
(امامی، ۱۳۸۷: ۷ و ۳۴).

بهار: « پدر در تشویق او به شعر و شاعری کوتاهی می‌کرد؛ زیرا نمی‌خواست فرزندش حرفه‌ی شاعری را پیشه‌ی خود سازد و پیوسته به او می‌گفت: " در دوران آینده، با شاعری کسی نمی‌تواند نان بخورد [و] باید به دنبال کسب و تجارت بروی "» (ملک‌زاده، ۱۳۳۵: م).

۲-۱-۱-۳- مادران هر دو شاعر مسیحی و از حوالی قفقاز و به اسارت آورده شده بودند.

خاقانی: مادر خاقانی کنیزک نسطوری مسلمان شده‌ای بود که در نوجوانی به عقد نجار شروانی در آمده بود. شروان در ولایت "اران" بود؛ ولایتی در جنوب شرقی قفقاز .

بهار: مادر بهار از یک خانواده‌ی تاجر و اصیلی است که جدّ او از معاریف گرجستان و از نژاد مسیحیان قفقاز بوده و در جنگ‌های روس و ایران، با جمعی دیگر به وسیله‌ی «عبّاس میرزا نایب السلطنه» به اسارت به ایران آورده شد و به دین اسلام در آمده بودند (ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ک).

۳-۱-۱-۳- هر دو شاعر بارها به سعایت حاسدان گرفتار زندان شده‌اند:

خاقانی: پژوهشگران درباره‌ی علت به بند کشیده شدن خاقانی نیز اختلاف نظر دارند؛ برخی مانند صفا (صفا، ۱۳۳۶: ۷۸۰) و فروزان‌فر، (فروزان‌فر، ۱۳۵۰: ۶۳۰) علت زندانی شدن خاقانی را نامعلوم دانسته و گمان می‌کنند که سعایت حاسدان موجب این کار شده است. «قرینه‌های موجود گویای آن است که خاقانی دو بار به حبس شروان‌شاه گرفتار شد؛ یک بار پس از حج اول او بود و بار دیگر پس از مرگ منوچهر شروان‌شاه، و در روزگار پسر وی به زندان افتاد (امامی، ۱۳۸۷: ۸).

بهار: بهار در سال ۱۳۰۸ شمسی، برای نخستین بار در اثر سعایت غمّازان و گزارش‌های خلاف حقیقت مأمورین مغرض شهربانی وقت به حبس افتاد (ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ۴۸۵)

۴-۱-۱-۳- سرودن اعتذاریه در حبس

وجه تسمیه اعتذاریه یا پوزش‌نامه به سبب آن‌که شاعر از عملی یا قصوری اظهار پشیمانی و عذرخواهی کرده، معلوم است. بخشی از اعتذاریه‌ها را به این اعتبار که در زندان سروده شده‌اند، می‌توان حبسیه دانست. از اعتذاریه‌های خاقانی می‌توان به قصاید ترسائییه (سجادی، ۱۳۸۸: ۲۳) و قصیده‌ای در واقعه حبس و عزلت (سجادی، ۱۳۸۸: ۳۲۰) و از بهار قصایدی مانند قصیده «مانده‌ام در شکنج رنج و تعب» (ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ۴۸۵) یا قدرت شاهان ز تسلیم فقیران بیش نیست ((ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ۵۰۲) موجود است که تفصیل هر دو مورد در مشابهت‌های موضوعی و مضمونی آمده است.

۵-۱-۱-۳- هر دو شاعر اشتیاق به خراسان و اصفهان و نفرت از ری داشتند. این مساله با توجه به خراسانی

بودن بهار امری بدیهی است اما با تأمل در سروده‌های دو شاعر و دریافتن مشابهت‌هایی چون به

کارگیری قالب، وزن، و حتی ردیف‌های یکسان، بخش همگونی‌های فنی خواهد آمد.

۶-۱-۱-۳- انتساب هر دو شاعر به دربار شاهان

خاقانی و بهار هر دو منتسب به دربار بوده‌اند؛ خاقانی منسوب به دستگاه شروانشاهان بود و بهار نیز پس از پدر به دستور مظفرالدین شاه، ملک‌الشعرا شد که پس از این به تفصیل خواهد آمد.

۲-۱-۳- همگونی‌های فنی

۱-۲-۳- مشابَهت‌های زبانی و کاربردهای تصویری و بلاغی

بهار، گاه و بی‌گاه، گوشه چشم‌هایی به خاقانی نشان داده و از وی یاد کرده است. هنگامی که مجیر بیلقانی از طرف خاقانی اصفهان را هجو کرد، جمال‌الدین عبدالرزاق در پاسخ خاقانی هجویه‌ای سرود؛ بهار نیز در قصیده‌ای هجویه با مطلع:

طبع بلند مرا کیست که فرمان برد زمن پیامی بدان مردک کشخان برد
(ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ۲۳)

ضمن توجه به آن قصیده، مصرعی را تضمین کرده است که «شهر شروان» در آن وجود دارد که البته مراد، شاعر آن شهر، یعنی خاقانی بوده است:

گفتم از آن سان که گفت شمع سپاهان جمال «کیست که پیغام من، به شهر شروان برد»
(همان: ۲۵)

برخی از سروده‌های بهارگاهی یادآور ابیات خاقانی است. خاقانی بیتی سروده است که در آن تلمیحی به ضرب‌المثل «ترکت الرأی بالری» دارد؛ این ضرب‌المثل به ابومسلم خراسانی اشاره دارد که به دعوت و فریب منصور عباسی از مرو به ری و از ری به بغداد رفت و در آنجا به قتل رسید. این ضرب‌المثل ظاهراً از سخن مؤلف مجمل‌التواریخ که درباره ابومسلم گفته بود «چون به ری رسید، رأی و خرد آنجا بگذاشت و به همدان شد» گرفته شده است. (دهخدا، ۱۳۶۳، ج ۱، ۵۴۵)

بهار نیز در بیتی، ضمن اشاره‌ی ضمنی به نام خاقانی، به وسیله‌ی «رای» و «ری» جناس‌پردازی کرده است. **خاقانی:**

رای به ری چیست خیز جای به جی جو کان که ری او داشت، داشت هوای صفاهان
(سجّادی، ۱۳۸۸: ۳۵۴)

بهار:

سر نام‌آوران، اعزاز سلطان مهین چشم و چراغ آل خاقان
که رای ری نمود از کشور طوس مرا بنهاد با یک شهر افسوس
(ملک‌زاده، ۱۳۳۶: ۱۸۰).

بهار حتی در مفاخره‌هایش بر شاعرانی برتری می‌جوید که خاقانی بر آنان برتری جست‌ه است؛ طرفه‌تر آن‌که مثلاً هر دو در نظم و نثر، خود را از «حسان ثابت» برتر دانسته‌اند: **خاقانی:**

رشک نظم من خورد حسان ثابت را جگر دست نثر من زند سبحان و ایل را قفا
(سجّادی، ۱۳۸۸: ۳۵۴)

بهار:

پس از صبوری کنون منم که از طبع من قاعده‌ی نظم و نثر روان حسان برد
(ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ۲۴)

یکی از بهترین قصاید خاقانی «ایوان مداین» با مطلع زیر است:

هان ای دل عبرت‌بین از دیده نظر کن هان
ایوان مدائن را، آینه‌ی عبرت دان
(سجّادی، ۱۳۸۸: ۳۵۸)

بهار نیز قصیده‌ای به نام «ایوان مداین» با مطلع زیر دارد:
پاسبانا تا به چند این مستیو خواب گران
پاسبانا نیست خواب، از خواب سر بردار هان
(ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ۱۴۴).

۲-۱-۳- برخی از مشابهت‌ها در حوزه وزن و موسیقی

خاقانی، قصیده‌ای با ردیف «دریغ من» و در وزن «مفتعلن مفاعلن، مفتعلن مفاعلن» و بحر «رجز مثنی مطوی مخبون» دارد که بهار نیز با اقتباس از آن، قصیده‌ای با همان ردیف و وزن و بحر سروده و طرفه آن‌که بهار، علاوه بر توجه کردن به قصیده‌ی خاقانی به لحاظ گزینش قافیه‌ها، در بیت آخر، نام خاقانی را ذکر و مصراعی را از او تضمین کرده‌است: **خاقانی:**

غصّه‌ی آسمان خورم دم نزنم دریغ من
چون دم سرد صبح دم کآتش روز بر دهد
چون به زبان من رود نام کرم ز چشم من
چشم گریست خون و دل گفت که یأس من نگر
در خم شست آسمان بسته منم دریغ من
آتش دل برآورد دم نزنم دریغ من
چشمه‌ی خون فرو دود بر ذقنم دریغ من
زان‌که خزان وصل را یاسمنم دریغ من
نیست گیاهی از کرم بر چمنم دریغ من
(سجّادی، ۱۳۸۸: ۷۹۶-۷۹۵)

بهار

آتش کید آسمان سوخت تنم دریغ من
این فلک قبا دورنگ از سر حيله برکشید
من که نه این چنین بدم بهر چه این چنین شدم
بوالحسن است شاه من کوی رضا پناه من
خاقانی شیروان گفته زبان حال من
ز آب دو دیده بیخ غم بر نکم دریغ من
از تن عافیت برون پیره‌نم دریغ من
من چه کسم خدای را کاین نه منم دریغ من
پس ز چه رو به ناکسان مفتنم دریغ من
«غصّه‌ی آسمان خورم دم نزنم دریغ من»
(ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ۵-۴)

اقتفای دیگر: خاقانی در واقعه حبس خود اشعار سوزناکی سرود که از جمله آن‌ها سروده زیر است:

صبحدم چون کله بندد آه دود آسای من
این خماهن‌گون که چون ریم‌آهنم پالود و سوخت
مار دیدی در گیا پیچان کنون در غار غم
چون شفق درخون نشیند چشم شب‌پیمای من
شد سکاهن پوشش از دود دل دروای من
مار بین پیچیده در ساق گیا آسای من
(سجّادی، ۱۳۸۸: ۳۲۱-۳۲۰)

بهار در سال ۱۳۲۳ به مناسبت اولین سفر خود با هواپیما، قصیده ناتمام پنج بیتی بر همان وزن و قافیه سرود که از این پنج بیت، قافیه سه بیت همان قافیه‌های شعر خاقانی است: بهار:

چون به پشت آسمان پیما بر آمد پای من
 گر دل اندروای بودم نک تن اندروا شدم
 من پیمبر وار کردم نیت معراج و گشت
 آسمانی گشت طبع آسمان پیمای من
 بر تن دروای من ره زد دل دروای من
 جنب جنبان زیر پا خنگ براق آسای من
 (ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ۷۵۵)

در دیوان بهار قصیده‌ای با ردیف «شود ان شا الله» موجود است که خاقانی شروانی پیش‌تر قصیده‌ای با همان قوافی و ردیف در اشتیاق رفتن به خراسان سروده‌است؛ بهار:

جان قرین رخ جانان شود انشاءالله
 دل آشفته‌ام از بیم شب هجر دراز
 تا شود خانه دل‌های عزیزان آباد
 بلبل آسوده نشین کزدم جان‌بخش بهار
 هر چه خواهد دل ما آن شود انشاءالله
 در سر زلف تو پنهان شود انشاءالله
 خانه جور تو ویران شود انشاءالله
 دهر ویرانه گلستان شود انشاءالله
 (ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ۳۹۷)

اقتباس و اقتفایی دیگر؛ خاقانی:

به خراسان شوم ان شاءالله
 ایمن از کوه نشینان به گذر
 عندلیبم چه کنم خارستان
 تب مرا گفت که سرسام گذشت
 آن ره آسان شوم انشاءالله
 باد آبان شوم انشاءالله
 به گلستان شوم انشاءالله
 من پس آن شوم انشاءالله.
 (سجادی، ۱۳۸۸: ۴۰۵)

۳-۲-۱-۳- مشابهت‌های بهار با خاقانی در حوزه‌ی توصیف

خاقانی شروانی، در غزلی نغز، محبوبی را توصیف کرده که با حالت مستی، در نیم شب بر بالینش آمده و با هم به گفتگو پرداخته‌اند. بهار نیز غزلی دارد که در آن محبوبی مست در نیم شب بر بالینش می‌آید و این غزل نشان می‌دهد که بهار، این ایده و فکر و مضمون را از خاقانی وام گرفته‌است. برای نشان دادن این اقتباس، غزل‌های دو شاعر در زیر می‌آید:

خاقانی

مست تمام آمده است بر در من نیم‌شب
 کوفت به آواز نرم حلقه‌ی در کای غلام
 گفت متن آشنا گر چه نخواهی صداع
 او چو درآمد ز در بانک بر آمد ز من
 کردم بر جان رقم شکر شب و مدح می
 گر نه شبستی رخس کی شودی بی‌نقاب
 گفتم اگر چه مرا توبه درست است لیک
 گفتم کز بهر خرج هدیه پذیرد ز من
 گفت که خاقانیا روی تو زر فام نیست
 آن بت خورشید روی و آن مه یاقوت لب
 گفتم کاین وقت کیست بر در ما ای عجب
 گفت منم میهمان گر چه نکردی طلب
 کاین شکاری شگرف وینت شبی بوالعجب
 کامدن دوست را بود ز هر دو سبب
 ورنه می‌استی سرش کی شودی بی‌شغب
 درشکنم طرف شب با تو به شکر طرب
 عارض سیمین تو این رخ زرین سلب

گفتم معذور دار زر نماید به شب
(سجّادی، ۱۳۸۸: ۵۵۳)

بهار

آمد چو دو نیمه برفت از شب
با چهره‌ی روشن چو تافته روز
ابروش به خون ریختن مهیا
هر گه بد سو جهنده زلفش
جز بر رخش آن طره‌ی نگون‌سار
ترکی که بدو طره‌ی فسون‌ساز
شیرین سخن است و بدیع‌گفتار
بنشست و مرا زیر لب همی گفت
آن ساده بنا گوش سیم‌غبغب
با طره‌ی تاری چو قیرگون شب
مژگانش به تیرافکنی مرتب
چون کودک بگریخته ز مکتب
کس نیست به مینو درون معذب
شد دام ره مردم مجرب
ویژه چو گشاید به‌پارسی لب
خیز ای هنری شاعر مهذب ...
(ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ۱۰۵).

۴-۲-۱-۳- مشابهت‌های موضوعی و مضمونی

اگر چه تشابهاتی در مضامین اشعار در شعر همه شاعران یافت می‌شود، گاهی این تشابه مضمونی به‌حدی است که پژوهشگر را دچار این گمان می‌سازد که گویی شاعر متأثر، تمامی اشعارش را با عنایت فراوان به اشعار شاعر مؤثر سروده‌است. شفیعی‌کدکنی درباره تتبع بهار از دیگر شاعران می‌نویسد: « اگر از چند اثر استثنایی بهار بگذریم، شاهکارهای او همه، استقبال‌هایی است که از قدما کرده و در حقیقت تجربه‌های آنان را در زمینه زبان و موسیقی و تصویر به خدمت اندیشه‌های عصر خویش در آورده است (شفیعی‌کدکنی، ۱۳۸۵: ۱۴۶) در بررسی اشعار خاقانی و بهار تشابهات بسیاری در مضامین یافته شد که علاوه بر نشان دادن تشابه مضمونی، حتی پسندهای شاعر را یکی نشان داده‌است؛ به‌طوری که برای مثال هر دو شاعر شهر «ری» را هجو و «صفهان» را ستوده‌اند؛ هر دو شاعر آرزوی رفتن به خراسان را داشته و طرفه آن است که از رفتن به آن‌جا منع شده‌اند. این تشابهات در میان اشعار بهار و خاقانی به حدی است که بهار در اشاره به باورهای عامیانه، از باورهایی سخن گفته که بیشتر خاقانی از آن‌ها سخن گفته‌است. از دیگر تشابهات می‌توان به زن‌ستیزی، شکوه از روزگار و خلق و ... اشاره کرد که در ذیل می‌آید:

۵-۲-۱-۳- زندانی شدن و تلاش برای رهایی

خاقانی گویا در جریان سفرهای بی‌اجازه به حج در بند می‌شود و با سرودن قصیده ترسائیه، و تقدیم آن به «آندرنیکوس کومنه‌نوس» از وی خواهش می‌کند که از زندان آزادش کند. بهار نیز با سرودن «غضب شاه» با عجز و الحاح رهایی خود را از زندان درخواست کرد. خاقانی در قصیده‌ی ترساییه با مطلع:

فلک کژروتر است از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب‌آسا

برای آزادیش از زندان خطاب به «کومنه‌نوس» می‌گوید:

مسیحا خصلتا قیصرنژادا تو را سوگند خواهم داد حقًا
به روح القدس و نفخ روح و مریم به انجیل و حواری و مسیحا

که بهر دیدن بیت‌المقدس مرا فرمان بخواه از شاه دنیا
(سجّادی، ۱۳۸۸: ۲۸-۲۷)

بهار:

بهار در سال ۱۳۰۸ شمسی برای نخستین بار در اثر سعایت غمّازان به حبس افتاد و گویی برای رهایی از زندان، قصیده‌ای زیر را سرود:

مانده‌ام در شکنج رنج و تعب
ای دریغا لباس علم و هنر
بخت بد بین که با چنین حالی
من کی‌م، چیس‌تم؟ تنی لاغر
زین بلا وارهان مرا یا رب
ای دریغا متاع فضل و ادب
پادشاهم نموده‌است غضب
ناتوان‌ترز تارهای قصب
(ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ۴۸۵)

بس که در این تنگنای در غم و رنج
چون تو شدی جان‌شین کورش و دارا
مدحت شه را به جهد سازم ترقین
گشت ز تو تازه آن زمانه‌ی پیشین
(همان: ۴۸۹)

و یا در این قصیده که با چرب‌زبانی اظهار دل‌تنگی کرده و از شاه عذر تقصیر خواسته‌است:

گر ز خون من رنگین شاه رنگین می‌شود
ای صبا با خسرو خوبان بگو درد فراق
گر دلت با من نباشد قصر تجریش است بند
من نی‌ام مسعود و بواحمد ولی زندان من
گو بریز این خون که مقدار نگینی بیش نیست
بر دل من کمتر از این حبس و این تشویش نیست
ور دلت با من بود زندان کم از تجریش نیست
کمتر از زندان نای و قلعه مندیش نیست
(ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ۵۰۲)

وجه به برخی دیگر از مشترکات مضمونی می‌تواند خالی از لطف نباشد؛ خاقانی و بهار در قصاید مذکور، هر دو از این‌که دانششان برای آن‌ها ثمری نداشته‌است، اظهار تأسف نموده‌اند: **خاقانی:**

مرا از اختر دانش چه حاصل
که من تاریکم او رخسارنده اجزا
(سجّادی، ۱۳۸۸: ۲۴)

بهار:

ای دریغا لباس علم و هنر
ای دریغا متاع فضل و ادب
(ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ۴۸۵)

۶-۲-۱-۳- توصیف زندان

خاقانی پس از مدتی ملازمت با دربار شروان‌شاه، احتمالاً به دلیل رقابت و حسادت و توطئه دیگر شاعران و همچنین عدم شرکت در مجالس بزم و شراب‌خواری شاه، مغضوب شد؛ اشتیاقش برای سفر به خراسان نیز این خشم را حدت بخشید و سبب محبوس شدن خاقانی شد.

بهار نیز در اثر مبارزات سیاسی، چندین بار به زندان افتاد و از خراسان دور شد. یکبار در سال ۱۳۳۰ قمری با فشار روس به مدت یکسال به تهران تبعید شد. در سال ۱۳۳۳ از طرف محمدرضا خان سپهسالار تنکابنی باز هم با فشار روس به بجنورد تبعید شد. (نیکوهمت، ۱۳۶۱: ۳۱) **خاقانی:**

صبحدم چون کله بندد آه دودآسای من
این خماین گون که چون ریم آهنم پالود و سوخت
اژدها بین حلقه گشته خفته زیر دامنم
دست آهنگر مرا در مار ضحاکای کشید
پشت بر دیوار زندان روی در بام فلک
چون شفق در خون نشیند چشم شب پیمای من
شد سکاھن پوششش از دود دل دروای من
زان نجنیم ترسم آگه گردد اژدرهای من
گنج افریدون چه سود اندر دل دانای من
چون فلک شد پرشکوفه نرگس بینای من
(سجادی، ۱۳۸۸: ۳۲۱-۳۲۰)

بهار:

ایستادم به پیش آن درگاه
دخمه‌ای تنگ و سو به سوی و نمور
هر یکی در کریچه‌ای دلتنگ
دست‌بند و شکنجه‌های دگر
گاه‌گاهی هم از پی تحقیق
چه دری؟ لا اله الا الله
وآندر آن دخمه چند زنده به گور
بسته به رویشان دری چون سنگ
(ملک‌زاده، ۱۳۳۶: ۱۱)
تازیانه ز جملگی بدتر
آب جوشیده می‌شود تزریق
(همان: ۱۵)

۷-۲-۱-۳- اشتیاق به سفر خراسان و منع شدن از رفتن به آنجا

خراسان در آن روزگار، مهد ادب بود و همه ادیبان آرزوی سفر بدانجا را داشتند؛ «هنگامی که پیوند خاقانی با رشید و طواط و شاید دیگر شاعران دستگاه سلجوقی و خوارزمشاهی شهرت پیدا کرد و اشتیاق خاقانی به سفر خراسان و خوارزم بالا گرفت، خشم شروان‌شاه در حق خاقانی افزون‌تر شد و این امر باعث زندانی شدن وی شد (ظفری، ۱۳۶۴: ۸۵-۸۰) در باب بهار نیز همان‌گونه که گذشت، چندین بار تبعید و از رفتن به خراسان منع شد. **خاقانی:**

چه سبب سوی خراسان شدنم نگذارند
عندلیم به گلستان شدنم نگذارند
به خراسان شوم ان شاء الله
آن ره آسان شوم ان شاء الله
(سجادی، ۱۳۸۸: ۱۵۳)
(همان: ۴۰۵)

بهار:

شد هفت سال تا ز خراسان
اکنون گرم ز خانه بپرسند
دورم فکنند چرخ کیانی
نارم درست داد نشانی
(ملک‌زاده؛ ۱۳۳۵: ۳۸۵)

گفت با من رئیس شعبه‌ی چار
 که ز تهران برون فرستیمت
 جز خراسان که نیست رخصت آن
 گفتم ار نیست رخصت مشهد
 که رسیده‌است حکمی از دربار
 خود بفرمای چون فرستیمت
 به کجا خواهی رفت از تهران؟
 حبس بهتر مرا ز نفی بلد
 (ملک‌زاده، ۱۳۳۶: ۷۲)
 دشت و دیارش ز ظلم و جور تهی باد
 (همان: ۱۵)

۸-۲-۱-۳- شهر آشوب

شهر آشوب در لغت یعنی آشوبنده شهر؛ خواه این آشوب‌گری از منظر زیبایی باشد و خواه به دلیل ستایش یا نکوهش شهری یا ساکنان آن شهر. نوع دیگری از شهر آشوب‌ها، به توصیف پیشه‌وران یک شهر و صاحبان حرف و صنایع می‌پردازد. در این جا مراد از شهر آشوب، سروده‌هایی است که در آن‌ها شهر یا اهل شهری نکوهش می‌شوند و ممکن است به یک نافرمانی و شورش بینجامد. «گاه این شورش به آزار یا بریدن زبان و در بعضی موارد به قتل شاعر منجر شده است» (میرصادقی، ۱۳۷۶: ۱۷۵). خاقانی و بهار، هر دو از اصفهان به نیکی یاد کرده و به عکس، ری را نکوهیده‌اند: خاقانی:

نکتهت حوراست یا هوای صفاهان
 خاک صفاهان نهال‌پرور سدره است
 لاجرم آنک برای دیده‌ی خورشید
 جهت جوزاست یا لقای صفاهان
 سدره‌ی توحید منتهای صفاهان
 دست مسیح است سرمه‌سای صفاهان
 (سجّادی، ۱۳۸۸: ۳۵۴-۳۵۳)
 دور از مجاوران مکارم نمای ری
 خاک سیاه بر سر آب و هوای ری
 (سجّادی، ۱۳۸۸: ۴۴۳)

بهار:

گفتم این شهر شهر شاهان است
 اصفهان نیمه‌ی جهان گفتند
 جنت عدن و روضه‌ی رضوان
 دلم از مردم ری سخت ملول است که نیست
 جای یاران و نیک‌خواهان است
 نیمی از وصف اصفهان گفتند
 (ملک‌زاده، ۱۳۳۶: ۷۲)
 هست اردیبهشت اصفهان
 (همان: ۱۰۵)
 هیچ پوشیده ز کس کفر نمایان همه
 (ملک‌زاده، ۱۳۳۶: ۴۴۸)

بهار

شهر ری آشیانه بوم است
 جای امام فخر نشسته
 خام و خر و خبیث گروهی
 بوم اندر آن به مرثیه‌خوانی
 یزدی و قمی و گرکانی

از زر پخته کرده اوانی
(ملکزاده؛ ۱۳۳۵: ۳۵۱)

اما بهترین سروده‌ای که می‌توان دیدگاه‌های بهار را درباره شهر «ری» مشاهده کرد، قصیدی «دماوندیه» است:

ابری بفرست بر سر ری
بشکن در دوزخ و برون ریز
ز آن گونه که بر مدینه عاد
بفکن ز پی این اساس تزویر
برکن ز بن این بنا، که باید
زین بی‌خردان سفله بستان
بارانش ز هول و بیم و آفند
بادافره کفر کافری چند
صرصر شرر عدم پراکند
بگسل ز هم این نژاد و پیوند
از ریشه بنای ظلم برکنند
داد دل مردم خردمند
(ملکزاده؛ ۱۳۳۵: ۳۵۵-۳۵۷)

۹-۲-۱-۳- توجه به آفتاب در تصویرسازی

شاید هیچ شاعری از شاعران فارسی‌گو به اندازه خاقانی، از صبح و برآمدن آفتاب و شور صبحگاهی سخن گفته باشد؛ خاقانی یک شاعر مشرق‌زمین به تمام معناست و برای همین است که برخی وی شاعر صبح نامیده‌اند... بررسی اشعار بهار نشان می‌دهد که ملک‌الشعرا بهار نیز به توصیف آفتاب و صبح توجه داشته است؛ **خاقانی:**

نیزه کشید آفتاب حلقه‌ی مه در ربود
نیزه‌ی این زر سرخ، حلقه‌ی آن سیم ناب
(سجّادی، ۱۳۸۸: ۴۱)
رخش به‌هراً بتاخت بر سر صفر آفتاب
رفت به چرب آخوری، گنج روان در رکاب
(همان: ۴۲)
جبهت زرین نمود طره‌ی صبح از نقاب
عطسه‌ی شب گشت صبح خنده‌ی صبح آفتاب
(همان: ۴۵)
ای عارض چو ماه تو را چاکر آفتاب
یک بنده‌ی تو ماه سزد دیگر آفتاب
(همان: ۵۸)

بهار:

ای آفتاب گردون تاری شو و متاب
کز برج دین بتافت یکی روشن آفتاب
آن آفتاب روشن شد جلوه‌گر که هست
ایمن ز انکساف و مبراً ز احتجاب
(ملکزاده، ۱۳۳۵: ۵)
چراغ وصل بیفروز و حجره روشن کن
که آفتاب جدایی رسیده بر لب بام
(ملکزاده، ۱۳۳۶، ۳۳۸)
مرا که دامان از آفتاب پاک‌تر است
سیاه‌رو نکند تهمتی و تکفیری
(ملکزاده، ۱۳۳۵: ۷۵۴)

۱۰-۲-۱-۳- برخورداری از بن مایه های عرفانی

اگر چه بخشی از دیوان خاقانی سروده‌های توصیفی همانند توصیف صبح و بخشی دیگر در مدح شروان‌شاهان و بخشی نیز حبسیه و موضوعات دیگر است، نباید از سروده‌هایی غافل شد که خاقانی در آن‌ها سفر حج را توصیف کرده‌است و می‌توان همان‌ها را مصداقی برای برخورداری شاعر از بن‌مایه‌های عرفانی ذکر کرد. بررسی سروده‌های بهار نشان می‌دهد که وی نیز به به مسائل عرفانی بی‌توجه نبوده‌است؛ **خاقانی**:

سَریر فقر تو را سر کشد به تاج رضا	تو سر به جیب هوس درکشیده اینت خطا
(سَجَّادِی، ۱۳۸۸: ۱۰)	
شرب عزلت ساختی از سر ببر آب هوس	باغ وحدت یافتی از بن بکن بیخ هوا
چیسست عاشق را جز آن کاتش دهد پروانه‌وار	اولش قرب و میانه سوختن و آخر فنا
(همان: ۱)	
طفلی تو هنوز بسته گهواره‌ی فنا	مرد آن زمان شوی که شوی از همه جدا
(همان: ۱۵)	
عشق بیفشرد پا بر نمط کبریا	برد به دست نخست هستی ما را ز ما
	(همان: ۳۵)

بهار:

بر تخت‌گاه تجرد سلطان نامورم من	با سیرت ملکوتی در صورت بشرم من
سلطان ملک فنایم منصور دار بقایم	با یاد هوسست هوایم وز خویش بی‌خبرم من
آن‌جا که عشق کشد تیغ بی درع و بی زر هم	و آن‌جا که فقر زند کوس با تیغ و با سپرم من
	(ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ۳۸)

از ره تجرید زی لاهوتیان شو	کاید از ناسوتیان بی نیازی
شاهباز ساعد سلطان عشقم	چون کنم با هر تذر و کبک بازی
	(ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ۱۰)

۱۱-۲-۱-۳-مفاخره

مفاخره از مضامینی است که می‌توان آن را در اشعار بیشتر شاعران یافت؛ اما وجوه مشابهت‌هایی در بین مفاخره‌های خاقانی و بهار دیده می‌شود. همان‌گونه که گذشت، بهار حتی در مفاخره‌هایش بر شاعرانی برتری می‌جوید که خاقانی بر آنان برتری جسته‌است؛ طرفه‌تر آن‌که مثلاً هر دو در نظم و نثر، خود را از «حسان ثابت» برتر دانسته‌اند: **خاقانی**:

رشک نظم من خورد حسان ثابت را جگر	دست نثر من زند سبحان و ایل را قفا
	(سَجَّادِی، ۱۳۸۸: ۳۵۴)

بهار:

پس از صبوری کنون منم که از طبع من	قاعدہ‌ی نظم و نثر روان حسان برد
	(ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ۲۴)

ملک الشعراى بهار گاهى در مفاخره‌هايش مانند خاقانى از طبع خود سخن گفته و يا از تركيب «بكر طبع» استفاده مى‌كرده‌است. **خاقانى:**

هر كجا نعلی بیندازد براق طبع من
آسمان زو تیغ بران سازد از بهر قضا
(سجّادی، ۱۳۸۸: ۱۷)
سخن بر بکر طبع من گواه است
که بر پاکی مادر هست گویا
(همان: ۲۴)

بهار:

نیست با من همسر آن شاعر که بی‌کابین و عقد
بکر طبع خویش را هر دم به صد شوهر دهد
شاعر فحل خراسانم که در دریای نظم
طبع من کشتی فرستد فکر من لنگر دهد
(ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ۱۲۲)

۱۲-۲-۱-۳- شکوه از دهر

یکی از مضامین بسیار پرکاربرد به ویژه در سروده‌های غنایی، شکایت از روزگار است. شاعران از بی‌وفایی و فریب‌کاری و دشمنی و ناسازگاری روزگار بسیار سخن گفته‌اند و همیشه گمان کرده‌اند روزگار مانعی برای رسیدن آنان به خوشبختی، آرامش، مال و مکمت و جایگاه مناسبشان بوده‌است. **خاقانى:**

دهر سیه کاسه‌ایست ما همه مهمان او
بی‌نمکی تعبیه شده در نمک خوان او
(سجّادی، ۱۳۸۸: ۳۶۴)

در ساحت زمانه ز راحت نشان مخواه
ترکیب عافیت ز مزاج جهان مخواه
(همان: ۳۷۵)
عجوز جهان در نکاح فلک شد
که جز عذر زادنش رایى نیابى
(همان: ۴۱۵)

بهار:

وفا ندیدم زین روزگار عهد گسل
کدام مرد بدیدست از این عجوز وفا
(ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ۱۰۴)
این فلک قبا دورنگ از سر حيله برکشید
از تن عافیت برون پیرهنم دریغ من
دست فلک به پای دل بست مرا کمند غم
نیست کسی که پنجه‌اش در شکنم دریغ من
(همان: ۴)

۱۳-۲-۱-۳- شکایت از خلق روزگار

شاعران علاوه بر شکایت از روزگار، از اهل زمانه نیز ناخرسندند و بسیاری را بی‌وفا و قدرناشناس دانسته‌اند؛ از نظر آنان، خود به جایگاهی که استحقاقش را داشتند نرسیده و به عکس، دیگر مردمان نالایق به جایگاه‌های والایی رسیده‌اند. **خاقانى:**

یک اهل دل از جهان ندیدم / کو دل که ز دل نشان ندیدم
 دوستی کو تا به جان دربستی / (سجّادی، ۱۳۸۸: ۵۰۹)
 کاش در عالم دو یکدل دیدمی / پیش او جان را میان دربستی
 (همان: ۵۱۴) / تا دل از عالم بدان دربستی

بهار:

ز نادرستی اهل زمان شکسته شدیم / ز بس که داد زدیم آی دزد خسته شدیم
 (ملک‌زاده، ۱۳۳۶: ۳۹۲) / کاندیرین دوره نیست مردی مرد
 همان بهارا مکوب آهن سرد / اصل‌های قدیم شد هذیان
 خلق رفتند جانب وجدان / (همان: ۴۱)

۱۴-۲-۱-۳- شکوه از حاسدان

شاعران همیشه گمان می‌کردند مورد حسادت دیگرانند؛ البته به دلیل رقابتی که با دیگر شاعران برای کسب آوازه یا ورود به دربار شاهان داشتند، این ادعا تا حدود زیادی درست بوده است. خاقانی:

دشمنند این ذهن و فطنت را حریفان حسد / منکرند این سحر و معجز را رفیقان ریا
 حسن یوسف را حسد بردند مثنی ناسپاس / قول احمد را خطا گفتند جوقی ناسزا
 خویشتن هم نام خاقانی شمارند از سخن / پارگین را ابرنیسانی شناسند از سخا
 (سجّادی، ۱۳۸۸: ۱۹۰ و ۱۸)

بهار:

خامشی جستم که حاسد مرده پندارد مرا / وز سر رشک و حسد کمتر بیازارد مرا
 (ملک‌زاده، ۱۳۳۶: ۳۵۰) / برون ز حد و حصا رنج بینم اندر دهر
 که هست خصم و حسودم برون ز حد و حصا / مگس پذیره شود هر کجا بود حلوا
 حسود چیره شود هر کرا فزود کمال / (ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ۱۰۴)

۱۵-۲-۱-۳-زمینه های ستایشی

اگر از چند شاعر همانند ناصر خسرو که رقبتی به اشعار مدحی نداشتند بگذریم، بخشی از سروده‌های غالب شاعران سروده‌های مدحی است؛ دلیل بسیار ساده آن هم کسب اعتبار و یا مال و صله و یا طرح خواسته‌ای از شاهان بوده است. خاقانی:

خاقانی خاک جرعه‌چین است / جام زر شاه کامران را
 خاقان کبیر بوالمظفر / سر جمله شده مظفران را
 (سجّادی، ۱۳۸۸: ۳۲)

شاه عراقین طراز کز پی توقیع او کاغذ شامی است صبح، خامه‌ی مصری شهاب
(همان: ۴۷)

بهار

شاه جهان پهلوی نامدار ای ز سلاطین کیان یادگار
خنجر برآن تو روز هنر هست کلید در فتح و ظفر
توپ تو بر خصم ز دوزخ دریست قبر برایش درک دیگری است
(ملک‌زاده، ۱۳۳۶: ۱۴۳)

۱۶-۲-۱-۳- پرهیز و اعتدال در مدح و ستایشگری

برخی از شاعران همانند سنایی به دلایلی چون دگرگونی‌های روحی، سرخوردگی به دلیل دست نیافتن به خواسته‌های خویش، پیری و یا... در میانه شاعری از مدح روی‌گردان شدند. خاقانی:

زین بیش آبروی نریزم برای نان آتش دهم به روح طبیعی بجای نان
خون جگر خورم نخورم نان ناکسان در خون جان شوم نشوم آشنای نان
(سجّادی، ۱۳۸۸: ۳۱۴)

بهار:

گر فروشم کتاب در بازار به که خوانم قصیده در دربار
وانکه دارد سوار چون ایوب مدح دزدان کند نباشد خوب
(همان: ۷۱)

۱۷-۲-۱-۳- زمینه‌های مذهبی

همان‌گونه که می‌دانیم، سرایش تحمیدیه و مناقب و نعت در سرآغاز کتب، سنتی بین شاعران و نویسندگان بوده‌است ولی آنچه قابل توجه است، - با در نظر داشتن مذهب خاقانی که سنی شافعی است - سرودن اشعاری مانند اشعار ذیل از خاقانی درباره امام علی (ع) است. خاقانی:

علوی دوست باش خاقانی کز عشیرت علی است فاضل‌تر
هر که بد بینی از نژاد علی نیک‌تر دان ز خلق و عادل‌تر
بدشان نیک‌تر از مردم دان یکشان از فرشته کامل‌تر
ای ظلم تو مخرب ملک یزیدیان لاف از علی مزین که یزید دوم تویی
(سجّادی، ۱۳۸۸: ۸۸۷)
(همان: ۹۳۱)

بهار:

شرف و فخر بود آدم را زین فرزند گر چه مردم را فخر و شرف از جدّ و نیاست
فرخ آن را که چنین راهنمای است و دلیل خرم آن را که چنین بار خدای و مولاست

بت شکستن را بر دوش نبی سود قدم
 نیک بنگر که جز او این شرف و قدر که راست؟
 (ملک‌زاده، ۱۳۳۵: ۱۰۹).
 اوست شیر خدای عزّ و جل
 تو سگ کیستی؟ جناب اجل
 (ملک‌زاده، ۱۳۳۶: ۲۱)

۱۸-۲-۱-۳-زن‌ستیزی

تامل در ادبیات کلاسیک ما نشان می‌دهد که زنان در آن از جایگاه مناسبی برخوردار نبوده‌اند و نگارنده در پژوهشی دیگر در قالب کتاب به تفصیل به این مساله و مصادیق آن اشاره کرده‌است. **خاقانی:**

سرافکنده شدم چو دختر زاد
 بر فلک سرفراختم چو برفت
 بودم از عجز چون خر اندرگل
 بر جهان اسب تاختم چو برفت
 (سجّادی، ۱۳۸۸: ۸۳۵)
 مرا به زادن دختر چه تهنیت گویند
 که کاش مادر من هم نزادی از مادر
 (همان: ۸۸۴)

بهار:

زن اگر جاهلست اگر داناست
 تو مپندار خوی منکر زن
 لبه و آه و اشک و زاری او
 هست هر جا سلاح کاری او
 نیست زن پای‌بند هیچ اصول
 به‌جز از اصل فاعل و مفعول
 (ملک‌زاده، ۱۳۳۶: ۱۱۹-۱۱۸)

۱۹-۲-۱-۳-بی‌پروایی در هجو

بسیاری از شاعران هجویه سروده‌اند؛ مخاطبان این هجویه‌ها غالباً شاعران دیگر، بزرگان سیاسی و گاه دینی و در مواردی خویشان‌اند. شهر آشوب‌ها هم از آن منظر که هجو شهر یا سالکان شهری است، هجویه‌اند. **خاقانی:**

زین خام قلتبان پدری دارم
 کز آتش آفرید جهاندارش
 چه گفت بوزنه را گفت: ک.. دریده زنا
 برای رشم فروشیت کو زبان‌دانی
 (سجّادی، ۱۳۸۸: ۸۹۲)
 (همان: ۹۳۱)

بهار:

گر چه بود آن وظیفه‌ی اخلاقی
 نپذیرفتش از قمرساقی
 خانه از غیر چو خالی دیده
 فرصتی جسته خری گا...
 (ملک‌زاده، ۱۳۳۶: ۷۳)

(همان: ۲۰۹)

چون که با ک. پاره‌اش دیدند
از پی انتقام جنبیدند
(همان: ۸۵)

۲۰-۲-۱-۳- اشارات اساطیری

کتر شاعری را می‌توان یافت که به موارد اساطیری اشاراتی نداشته باشد؛ گذشته از سروده‌های حماسی که تجلی‌گاه اساطیرند، حتی در اشعار غنایی و تعلیمی نیز اشارات اساطیری فراوانی می‌توان یافت که برای منظور خاصی مانند تاکید بر یک پیام اخلاقی (مانند ذکر مرگ و زوال نعمت شاهان اساطیری و...) به کار گرفته می‌شوند. **خاقانی:**

دست آهنگر مرا در مار ضحاک کشید
گنج افریدون چه سود اندر دل دانای من
خاصه سیمرخ کیست جز پدر روستم
قاتل ضحاک کیست جز پسر آبتین
(همان: ۳۳۵)
کو پیمبر تا همی سوگ بحیرا داشتی
کو سکندر تا مرگ برهمن بگریستی
(همان: ۴۴۱)

بهار

چون پی آن تخت همایون شدی
کاوه بُدی باز فریدون شدی
جمله نیاکان تو ایرانی‌اند
جز پسر بهمن و دارا نیند
(ملک‌زاده، ۱۳۳۶: ۱۴۵-۱۴۴)
خضر مثالی و سلیمان فری
گرد وی از فضل و ادب لشکری
(همان: ۱۵۵)

۲۱-۲-۱-۳- اشاره به باورهای عامیانه

در برخی از باورهای عامیانه اعتقاد بر این بوده‌است که اگر «پلنگ یا سگ دیوانه یکی را بگذد، موش از هر کجا که تواند بیاید و بر او ادرار کند و هلاکش کند، پس بدین سبب در نگاه داشتن او، حیلت‌ها سازند و احتیاط کنند که هر آن‌گاه چون بر او گمیز کرد، آن‌جا سیاه و عفن شود و بیشتر از چهارده روز نماند (شهمردان، ۱۳۶۲: ۱۸۸ و ۵۵). **خاقانی:**

زحل آن را کشد که زخم زند
سر مریخ گوهر تیغش
گویی اندر بر زحل موشی است
یا پلنگی است در سر تیغش
(سجادی، ۱۳۸۸: ۴۸۸)
گم کن زبان که مار نگهبان گنج توست
بر گنج تو تو باش نگهبان صبحگاه
(همان: ۳۷۵)

بهار:

موش عاشق بود به زخم پلنگ
می‌کند سوی زخم‌دار آهنگ
گر بر آن زخم آید و میزد
خسته از جای بر نمی‌خیزد

(مـلـکـزادـه، ۱۳۳۶: ۸۵)

ماریم و هوای گنج داریم چون مارگزیده رنج داریم
(همان: ۱۷۵)

۲۲-۲-۱-۳- اشاره به آیات و احادیث

پژوهش‌های فراوانی در باب وجود آیات و احادیث در سروده‌های شاعران و آثار نثر صورت گرفته است؛ کاربرد آیات و احادیث در متون می‌تواند از چند جنبه مانند موارد بعدی قابل بررسی باشد؛ استشهاد و تأیید سخن و یا خود صاحب اثر، کاربرد آن‌ها در موضوعات اخلاقی و تعلیمی، کاربردهای بلاغی مانند اشارات و تلمیحات، اظهار فضل در احاطه داشتن بر قرآن و احادیث و روایات و... **خاقانی:**

مصطفی گوید که سحر است از بیان من ساحرم

کاندر اعجاز سخن سحر از بیان آورده‌ام

(سجادی، ۱۳۸۸: ۸۸۳)

ان من البیان لِسِحْرَا (فروزان‌فر، ۱۳۷۰: ۹۹)

به مهر خاتم دل در اصابع الرحمن

به مهر خاتم وحی از مطالع الاعراب

(سجادی، ۱۳۸۸: ۵۰)

قلب المؤمن بین الاصبغین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء (فروزان‌فر، ۱۳۷۰: ۶)

برو نخست طهارت کن از «جماع الائم»

که کس جنب نگذارند در جناب خدا

(سجادی، ۱۳۸۸: ۱۳)

که اشاره به حدیث مشهور «الخمیر جماع الائم و امّ الخبائث و مفتاح الشر» است. (فروزان‌فر، ۱۳۷۰: ۱۶)

بهار:

پیرو شه گشته ز حسن سلوک

خلق که «الناس بدین الملوک»

(مـلـکـزادـه، ۱۳۳۶: ۱۶۱)

گوید آن کاو را منم مولا، علی مولای اوست

زینهار از اطاعت او گر کسی سردر کند

(مـلـکـزادـه، ۱۳۳۵: ۱۷)

گوید «الملک لا یدوم مع الظلم»

آن‌که خدایش بسی ستوده ز هر در

(همان: ۳۰)

۲۳-۲-۱-۳- اشاره به پیامبران

اشاره به نام پیامبران در دیوان شاعران فراوان یافت می‌شود؛ مانند پیامبران اولوالعزم، و دیگر پیامبران مانند ایوب- که نمادی برای صبر است- و دیگر پیامبران که بیشتر در قالب تلمیحات و اشارات نام آنان ذکر می‌شود اما به نظر می‌رسد نام هیچ پیامبری به اندازه نام حضرت یوسف و در کنار آن حضرت یعقوب (که نماد معشوق و عاشقند) در ادبیات فارسی بازتاب نیافته است؛ همچنین اشاره به نام پیامبر اکرم به ویژه در تحمیدیه‌ها. **خاقانی:**

سر آهنگان کویند سرهنگان درگاهش
(سجادی، ۱۳۸۸: ۴۴۸)
قول احمد را خطا گفتند جوقی ناسزا
(همان: ۱۸)
هم آدم از شفاعت او گشته مجتبی
(همان: ۴)

حریف خاص او ادنی محمد کز پی جمالش
حسن یوسف را حسد بردند قومی ناسپاس
هم موسی از دلالت او گشته مصطنع

بهار:

شرننگ روز وانفسا چشیده
(ملک‌زاده، ۱۳۳۶: ۱۸۸)
گاه کوبیده در جادوگری
(همان: ۲۴۰)
گه مسیحا پروریده در کنار
(همان)

چو یوسف محنت اخوان کشیده
گاه موسی زاده گاهی سامری
گه بریده گردن یحیی بزار

نتیجه‌گیری

تامل در زندگی و اشعار خاقانی و ملک‌الشعراى بهار، گویای وجوه مشابهت بسیاری از نظر وقایع زندگی و مسائل هنری و ادبی بین آن‌دوست؛ به‌گونه‌ای که پدر بهار، مانند پدر خاقانی، وی را از شاعری باز می‌داشته و او را به کسب و تجارت ترغیب می‌کرده‌است. مادر هر دو شاعر مسیحی مسلمان شده‌اند؛ هر دو شاعر به دلایل سیاسی و نیز سعایت حاسدان، گرفتار زندان شده و نیز هر دو با سرودن قصایدی، آزادیشان را خواستار شده‌اند. هر دو، شهرهای خراسان و اصفهان را دوست داشته و از شهر ری ناراضی‌اند. بهار از جهات هنری و ادبی، اقتباساتی در حوزه‌های زبان، وزن، قافیه و ردیف، و حوزه‌ی توصیف و موارد دیگر از خاقانی داشته‌است. علاوه بر آن، هر دو شاعر دارای مضامین مشترک بسیاری چون مدح و اعراض از مدح، فخریه‌سرایی، توصیف زندان، تعریف از اصفهان و ذم‌ری، شکایت از خلق و روزگار، اشاره به آیات، احادیث، اساطیر، باورهای عامیانه، نام دانشمندان و ... هستند. تشابه نام برخی از قصاید بهار مانند قصیده‌ی «ایوان مدائن» نیز از دیگر اشتراکات میان دو شاعر است. با توجه به موارد مذکور می‌توان گفت که ملک‌الشعراى بهار در سرایش اشعارش به خاقانی شروانی توجه خاص داشته و در مواردی از او متأثر بوده‌است.

پی‌نوشت‌ها

پیرهن چاک و غزل‌خوان و صراحی در دست
نیم‌شب دوش به بالین من آمد بنشست
گفت ای عاشق دیرینه‌ی من خوبت هست؟
(غنی و قزوینی، ۱۳۷۴: ۲۱۳)

۱- زلف آشفته و خوی کرده و خندان لب و مست
نرگسش عربده‌جوی و لبش افسوس‌کنان
سر فرا گوش من آورد به آواز بلند

کتاب‌نامه

- قرآن کریم، ۱۳۸۱، ترجمه و توضیح بهاء-الدین خرمشاهی، چاپ پنجم، نیلوفر، تهران.
- آرین پور، یحیی، ۱۳۸۷، از نیما تا روزگار ما، چاپ پنجم، زوار، تهران.
- آلن، گراهام. (۱۳۸۰). *بینامتنیت*. ترجمه پیام یزدانجو. تهران: مرکز
- احمدی، بابک. (۱۳۷۰). *ساختار و تأویل متن (نشانه‌شناسی و ساختارگرایی)*. تهران: مرکز.
- امامی، نصرالله، ۱۳۸۷، ارمغان صبح، چاپ چهارم، جامی، تهران.
- حافظ، شمس‌الدین محمد، ۱۳۷۴، دیوان، به اهتمام محمد قزوینی و قاسم غنی، مقدمه و مقابله و کشف الایات از رحیم ذوالنور، چاپ چهارم، زوار، تهران.
- خاقانی، افضل‌الدین بدیل، ۱۳۸۸، دیوان خاقانی، به کوشش ضیاء‌الدین سجّادی، چاپ نهم، زوار، تهران.
- داد، سیما (۱۳۸۷) فرهنگ اصطلاحات ادبی، تهران: مروارید.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۳)، امثال و حکم، تهران، امیرکبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین، ۱۳۸۱، از گذشته ادبی ایران، سخن، تهران.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۶۳)، امثال و حکم، چاپ ششم، تهران: امیرکبیر.
- سپانلو، محمد علی (۱۳۸۲)، *ملک‌الشعرا بهار*، تهران: طرح نو.
- شهردان، بن ابی‌الخیر، ۱۳۶۲، *نزهت‌نامه*، تصحیح فرهنگ جهان‌پور، چاپ دوم، مؤسسه‌ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران.
- صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۳۶، *تاریخ ادبیات در ایران*، چاپ سوم، ابن‌سینا، تهران.
- ظفری، ولی‌الله (۱۳۶۴)، *حبسیه در ادب فارسی*، تهران، امیرکبیر.
- فروزان‌فر، بدیع‌الزمان، ۱۳۵۰، *سخن و سخنوان*، چاپ سوم، انتشارات خوارزمی، تهران.
- ----- ۱۳۷۰، *احادیث مثنوی*، چاپ پنجم، امیرکبیر، تهران.
- ملک‌زاده، محمد، ۱۳۳۵، *دیوان اشعار محمد تقی بهار*، چاپ‌خانه‌ی فردوسی، تهران.
- ----- (۱۳۳۶) *دیوان اشعار محمد تقی بهار*، چاپ‌خانه‌ی فردوسی، تهران.
- میرصادقی، میمنت (۱۳۷۶). *واژه‌نامه هنر شاعری*، تهران: کتاب مهناز.
- نامورمطلق، بهمن (۱۳۹۰). *درآمدی بر بینامتنیت*، تهران: سخن.
- نیکوهمت، احمد (۱۳۶۱)، *زندگانی و آثار بهار*، تهران: آباد.
- یاحقی، محمد جعفر، ۱۳۸۵، *جویبار لحظه‌ها (ادبیات معاصر فارسی)*، چاپ نهم، جامی، تهران.

مقالات

- آقاحسینی، حسین (۱۳۷۳)، «کهن‌گرایی و نوآوری در شعر ملک‌الشعرا بهار»، *کیهان فرهنگی*، شماره ۱۸ و ۱۸، صص: ۲۰-۲۲.
- اکبری، منوچهر و مهدی زرقانی، ۱۳۸۰، «جایگاه و نقش دین در اندیشه شعری ملک‌الشعرا بهار» *ضمیمه مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران*، بهار ۱۳۸۰، صص: ۱۴۰-۱۲۵.
- بابایی، رضا، ۱۳۸۰، «نگاهی به دیوان ملک‌الشعرا بهار» *آیین پژوهش*، خرداد و تیر ۱۳۸۰، شماره ۶۸، صص: ۶۶-۷۲.
- پارسا، احمد و چیمین خوش‌نمای بهرامی (۱۳۹۶)، «رد پای خاقانی در سروده‌های بهار» *همایش ملی ملک‌الشعرا بهار*، مجله مهرا، صص: ۱-۱۷.

- پاینده، حسین (۱۳۸۷). «نقد شعر «آی آدم‌ها» سرودهٔ نیما یوشیج از منظر نشانه‌شناسی»، نامهٔ فرهنگستان، سال چهارم، شمارهٔ دهم، صص ۹۵-۱۱۳.
- تجلیل، جلیل (۱۳۷۸)، «تصویرسازی در شعر بهار» مجموعه مقالات یادِ دوباره از بهار، تهران: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، صص: ۴۹-۴۵.
- ثروت، منصور، ۱۳۸۶، «سرنوشت مشترک شاعران بزرگ دوره مشروطیت»، کتاب ماه ادبیات، شماره ۳، پیاپی ۱۱۷، تیر ماه، صص: ۳۱-۲۶.
- دزفولیان، کاظم، ۱۳۸۰، «دو شاعر زندانی» آینه پژوهش، مرداد و شهریور ۱۳۸۰، شماره ۶۹، صص: ۱۷-۲۵.
- رضایی دشت ارژنه، محمود و نعیم مراونه، (۱۳۹۴)، «بررسی بازتاب اساطیر یونان در آثار نظامی گنجوی» دوفصل‌نامه پژوهش‌های ادبیات تطبیقی، دوره ۳، شماره ۱، پیاپی (۵)، بهار و تابستان، ۱۸۹-۱۶۵.
- شفیع‌کدکنی، محمدرضا (۱۳۸۵)، «شعر بهار» بخارا، مهر و آبان ۸۵، شماره ۵۵، صص: ۱۴۹-۱۴۱.
- نامور مطلق، بهمن (۱۳۸۶). مطالعه ارجاعات درون متنی در مثنوی با رویکرد بینامتنی، پژوهشنامه علوم انسانی، شماره ۵۴، صص ۴۴۲-۴۲۹.

پایه‌گذار نشر شده برای انتشار